

اندازه: ۹ صفحه	
	

کسی هم برای ایفای نقش در نظر گرفته بودید؟

مهرجوی: جالب است که من هم‌اَش عباس یاری- مجله فیلم - را برای این نقش در نظر داشتیم. ما یک پیر خرمند در ساختمان‌ داشتیم که ارجاع می‌داد به زیبایی معماری گذشتهمان چون آلبوم‌های بزرگ را جلویِش می‌گذاشت و می‌گفت ببین اصفهان و این مسجد شیخ لطف‌الله و میدان نقش جهان را که چقدر قشنگ است.

اما این نقش حذف شد؟

مهرجوی: ولی خوب حذف شد، نه بیشتر به خاطر بازیگر، به دلیل اینکه از تم یا موضوع اصلی‌مان دور می‌شدیم. بیشتر مساله من همانی است که اول فیلم می‌گویم. خودم بازی می‌کنم، مساله من همان است که هر دفعه پایم را از تهران بیرون می‌گذارم، مثل این آدم‌های عصبی چشم‌هایم خیره به این کناره جاده‌هاست، اشغال‌هایی که ریخته‌اند و هست و می‌ماند. مثلاً این شیشه‌های ایمنی‌نمِ ولش کنید تا دوهزار سال می‌ماند. هیچ چیز تجزیه‌اش نمی‌کند یا این قوطی‌ها و حلبی‌ها و پلاستیک‌ها من حیرت می‌کنم که چقدر اشغال از توی ماشین بیرون ریخته‌اند، کنار جاده ردیف پر از اشغال شده است و همین‌طور اضافه می‌شود و اضافه می‌شود و این مسوولین محیط زیست همین جور نشسته‌اند، خنثی بی‌تفاوت. آن چیزی که آخر فیلم می‌گویم همیشه در ذهنم بود که عده‌ای بسج بشوند و ببینند این کسب‌ها را در دست‌شان بگیرند و در این جاده‌ها حرکت کنند و کامیون‌ها دنبال‌شان ببینند و این اشغال‌ها را جمع کنند و یک خرده مردم را شست‌وشوی مغزی بدهند که نزدیک این اشغال‌ها را، بیرون نریزد، خودتان آنها تمیز کنید، همان‌طور که در فیلم هم گفتم، کنار زایلند،رود می‌روید، سرتاسر چمن زرد و یک دانه اشغال هم نمی‌بینید، حتی سطل اشغال‌ها خالی است، با اینکه هر روز کلی آدم می‌آید و می‌رود و آنجا می‌نشیند، پیکنیک می‌کنند و می‌خورند و می‌آیند و کباب باد می‌زنند ولی یک ذره اشغال نیست. حتی نه سیگار نیست. اما اینجا هر چی به طرف بالای کشور می‌روید فرهنگ زیبایی‌شناسی و تمیزی ما تحلیل می‌رود.

ک شما الان از شست‌وشوی مغزی حرف زدید. اتفاقی که در این فیلم افتاده این است که انگار چون کسی این کار را انجام نداده است، شما آتقتر از دست مردم عصبانی بوده‌اید که می‌خواستید با تمام جزئیات آن را در چشم و ذهن فرو کنید و افرای و درشت‌نمایی این فیلم هم برای همین است.

مهرجوی: بله دیگر، اتفاقاً چجه‌ای می‌گفتند. کسانی که فیلم را در سینما می‌دیدند، اشغال‌هاشان را تا ته فیلم نمی‌داشتند تا در طرف پهنایند. به هر حال حامد این کار آدم استثنایی است و انتظار اعمال سینمایی می‌رود. ولی این که می‌گویید عصبانی است درست‌است و شاید افراف در اعمال و رفتار نیز از همین حس می‌آید.

مسجدجامعی: این همان نکته‌ای است که می‌گویم فیلم خیلی جزئی‌نگر است. این معنا و مفهومی که شما می‌گویید عام‌تر و فراگیرتر است و باید در آثار دیگر هم استمرار پیدا کنند. هر حس اینکه تولید زباله نشود را در فیلم نمی‌رساند. انگار توضیح می‌دهد که زباله را نباید در کوچه و خیابان ریخت، اما نکته مهم‌تر این است که تولید نشود و زباله تولید شده بازافت شود.

مهرجوی: مگر می‌شه زباله تولید نشه؟ به نظر من چاره‌ای جز ارایه تکنولوژی پیشرفت بازافت زباله نیست.

مسجدجامعی: البته زمانی اینکه زباله نداشتیم، مصرف مواد پلاستیکی را به احتی می‌توان کاهش داد و خیلی چیزهای دیگر را که تجربه جهانی آن هم در بسیاری از کشورها هست. به نظر اگر خاطره می‌ما یا این موضوع تلقیف شود، اتفاق مهمی می‌افتد. در گذشته یک جور آداب نظافت بوده است. مثلاً ماهی فروش، سبزی‌فروش و کفش به ویژه مسافاتی که زباله آبسوه تولید می‌کردند، خودش باید یک نفر همراهی را که تولید می‌کرد، جمع هم می‌کرد. هم آداب فردی بوده است، هم به تعبیر امروز آیین نامه داشته و هم فراش و مامور حکومتی این کار را کنترل می‌کرده است. در تهران قدیم هم شما احتمالاً یادتان هست.

مهرجوی: بله، باید جلوی خانه‌ها را تمیز می‌کردند، گل می‌کاشتند، مایه‌پاشی می‌کردند. من یادم می‌آید در همان کوچه «نگر وزیر دفتر» در خیابان «پاشایور» یک دفتر گذاشتند که یک فرغ کوچک داشت که همیشه بارش از این اشغال‌ها بود، با همان می‌آمد اشغال یک محله را جمع می‌کرد و می‌برد. حجمش کم بود. **آقای مسجدجامعی یک نگاه کلی داشتند درباره فیلم که فکر کنم، می‌خواستند به آن اشاره کنند و در میان بحث‌ها گم شد**

مسجدجامعی: در واقع من داشتم به دوستان می‌گفتم که امروز ما یک شهردار قصه‌گو می‌خواهیم. یک قصه‌گوی جدید که بگوید: جور دیگری هم می‌شود زندگی کرد، جور دیگری هم می‌شد شهر را ساخت، جور دیگری هم می‌شد در شهر زندگی کرد. مناسبات جدید یک جور شهروندان و شهر و نحوه زندگی جدید می‌خواهد. می‌توانیم نگاه این‌جوری داشته باشیم، هر چند ریشه از آب و عنات ملی هم داشته باشد. هر نقطه شهر دارای خاطرات تلخ و شیرینی است که می‌تواند باعث تعلق شهروندان شود و بر علاقه آنان به محیط زندگی‌شان بیفزاید و به زیرسازِی شهر کمک کند. یعنی به نحوی روحیه خشن را به روحیه‌ای مهربان‌تر و قابل تحمل‌تر تبدیل کند. نمی‌دانم سینما تا چقدر می‌تواند در این زمینه نقش ایفا کند.

مهرجوی: مهم این است که تا چه حد نسبت به موضوع پاکیزگی و زیبایی خیابان‌ها، ساختمان‌هایمان و کوچه‌هایمان پای‌بندیم. اتفاق فکر می‌کنم که خود حسش را می‌توانیم به اینجا و اکنون هم منتقل کنیم. می‌خواهند بگویند شهرنشینی مدرن و اینها، ولی این آسمان‌خراش‌هایی که ساخته‌اید، این خانه‌های کنار اتوبان، چرا هیچ‌وقت تمیز و تعمیر نمی‌کنید همیشه پر از گرد و غبار و کثافت و به رنگ دلگرا و خاکستری است و در حالی که پشتش سنگ سفید است. اگر شهرداری بیاید و مسوولیت تمیزی‌اش را برعهده بگیرد، یا نورپردازی کند، مگر چقدر خرجش می‌شود. یک ساختمان فشنگی را که در شهر چندان کم هم نیست و اغلب خوش‌ساخت و خوش‌قیافه‌اند، شهرداری نباید زیرسازی کند، شبه‌انوری بیندازد روشن، شهر قشنگ می‌شود. خیلی از این مسائل هست که بسیار ساده می‌توان برقرار کرد. این چه‌جور تمدنی است ناسلامتی، ما دوهزار و ۱۰ سال تمدن داریم، اولین

دیدار مسجدجامعی و داریوش مهرجویی

به احترام ۵۰ سال حضور

امپراتوری بزرگ و همه‌گیر را مـا ابداع کردیم. آن وقت این روزها

با از شهر بیرون می‌گذارید همه جا را حتی زیباترین جاهـا، کنار رودخانه و دریاچه و پارک و جنگل، همه را پر از اشغال کرده‌اند. یا آن معذرت می‌خواهم دست‌شویی‌های کثیف و ناسالم به‌خصوص در معابر عمومی. حالا شما می‌روید آن طرف دریا در دویی، یا کویت و... به‌خصوص در دست‌شویی‌های عمومی‌شان، همه جا تمیز و خوش‌بو و برقی است. حالا اینجا، حتی در فرودگاه‌هایمان همین بساط است. آبرویمان می‌رود جلو این خر‌جی‌ها، می‌گویند اینجا کی هستند!واقعا!

آقای مهرجویی روی این نکته‌ها ریز خیلی تاکید دارند. می‌خواستم ببرسم اینکه این مسایل جزئی برایتان مهم بوده است که تبدیل به دغدغه برای ساختن این فیلم شده است؟ یا اینها فقط ظاهری است برای بیان نکته‌های اساسی‌تر؟

مهرجوی: اینها دغدغه من است، آبرویمان جلو دوستان ومیهمانان داخلی و خارجی‌مان می‌رود. به همین چیزهای خیلی ساده و جزئی نمی‌رسند و بی تفاوت و خنثی هستند و اتفاقاً همین جزئیات است که تاثیرگذار است و آبرو و حیثیت فرد ایرانی را به خطر می‌اندازد. مخصوصاً در ترمینال‌ها، فرودگاه‌ها، پارک‌ها و مراکز توریستی.

مسجدجامعی: اصلاً همه‌جا.

مهرجوی: خوشبختانه می‌رود اصفهان همه این مسایل را حل کرده‌اند.

مسجدجامعی: می‌دانید چرا؟ اصفهان با وجود اینکه شهری با گرایش سنتی است، اما حس شهروندی در آن بیشتر است، چون مردمش تعلق بیشتری به شهرشان دارند. فکر می‌کنم هر چه «فقاصی شهروندی» و «عنائی مدنیت» بیشتر باشد، این مسایل بهتر حل می‌شود. باید یک فضای عمومی همراهی پیش بیاید. اتفاقاً می‌خواهم بگویم جایی مثل اصفهان با آنکه سنتی‌تر است، نسبتش با شهرنشینی عمیق‌تر شده است، یعنی اینجا با هم در تعامل‌اند. تهران در شرایط ویژه‌ای شکل گرفت در قدیمی‌ترین نقشه تهران که معلم اتریشی جغرافیای دارالفنون آن زمان رسم کرده است، محله‌های متعددی داشته است، مثل کوی عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها، کوی افشار یا در کنار کلیسای طباطبائوس در بازار حضرتی، امامزاده اسماعیل را هم می‌بینید. یا آن سـتور در دوزلاخان، کسب‌های کلیه‌های هست. دین‌های مختلف، زبان‌های مختلف در کنار هم زندگی می‌کردند. با وجود اینکه شهر نسبتاً چندفرهنگی بود، همه این گروه‌ها و اقوام کنار هم زندگی می‌کردند و به این شهر تعلق خاطر داشتند و در غم‌ها و شادی‌هایش شریک بودند و برای آبادانی‌اش تلاش می‌کردند. به همین دلیل فرازآنگی و چندفرختگی در آن شکل گرفت و پایه بسیاری از تاسیسات شهری جدید در آن گذاشته شد، هر چند مشکلات زیادی هم وجود داشت. با این وجود الان زندگی شکل عوض کرده است. در آن زمان به قول شما افراد جزو خانه را هم نظافت و گلکاری می‌کردند و کل زباله یک محله یا یک فرغون قابل جابه‌جایی بود، اما حالا هیچ‌چیز سرجایش نیست و احساس تعلق به شهر کاهش یافته است، چون جابه‌جایی به حدی افزایش یافته است که عملاً خانه‌م‌دوشی تجربه می‌شود و حس اشتراک نسبت به محله در بین رفته است؛ در زمان درویش که محله ما را تمیز می‌کرد، درست است که شغلش پایین بود، اما احترام داشت و حتی وقتی کسی به سفر می‌رفت، خدائن را به او می‌سپرد.

مهرجوی: به نظر حالا دیگر آن شیوه زیست امکان‌پذیر نیست. نمی‌شود، ساختارهای جدیدشیرنشینی و شهرسازی و این سیستم زندگی را به قول‌ی دقیقاً یک‌چیز مدرن و امروزی است و از غرب گرفته‌بمان، یعنی از سازنده تکنولوژی. خیلی از کشورهای دیگر هم کنار را کرده‌اند. همه جا هم همین‌طور است از کره‌جنوبی بگیر تا این طرف برو کالیفرنیا یا پاریس. همه جای دنیا سیستم شهرنشینی این طوری شده. آپارتمان‌ها، اتوبان‌ها، بازار‌های خرید و غیره و همه اینها یک نظافت کلی مدرن امروزی می‌خواهد که در این شهرهای دنیا یک فرمول خاص دارد که شهرداری ما هم آن را گرفته و از آن بهره می‌برد. دیگر مثل ۲۰۱۰ سال پیش نیست، سیستم پیشرفت کرده، این کامیون‌ها که برمی‌دارند و این گروه عظیم رفت‌و رفتن را، وبان‌های بوستان‌ها و غیره.

مسجدجامعی: اما شما فکر می‌کنید چرا در اصفهان که از نظر امکانات همین امکانات تهران را هم ندارد، حل شده است و در تهران نه؟

مهرجوی: اصفهان به نظر من به دلیل قدمت تاریخی است و از طرف دیگر حضور توریست‌ها، توریست‌ها به‌خصوص قبل از انقلاب خیلی تعدادشان زیاد بود. توریست‌ها در کشت و گذار و خواست‌های مدرن‌شان، هتل‌ها و گردشگاه‌ها نگاه غربی و اروپایی خود را منتقل کرده‌اند. مغازه‌دار، مادام در حال بد بستن یا این خارجی‌ها بودند و مردم می‌دانستند و می‌آمدند و رفت‌و آمد بودند. اغلب فرودندگان زبان انگلیسی می‌دانستند مثل آبدان و حضور انگلیسی‌ها و شهرک‌های بریم و بوراده و زیبایی و تمیزی خیره‌کننده این دو شهر، که این است که الان دیگر نمی‌شود کاری‌اش کرد، در حالی که همه دل‌شان می‌خواهد، یک شهر نمونه، آن شکلی که شما می‌گویید مثلاً شهر قدیم، یا کاشان، داشتیم. لاقل یکی محله از تهران این ریختی تو. گردشگاه‌های این طوری چرا درست نمی‌کنند؟ واقعا حیفه‌وسط تهران را چرا درست نمی‌کنند؟ در شهرهای بزرگ مثل پاریس، لندن و ... این کار را می‌کنند و همه خیابان‌ها و پیاده‌روها را آجر فرش می‌کنند. رار نیست ماشین بیاید، همه پیاده حرکت می‌کنند، رستوران‌ها، کتایف‌روشی‌ها و کافه‌ها، همه‌جا گردشگاه جالب و سنتی-.

مسجدجامعی: موافقم، اما هم تهران و هم سایر شهرهای تاریخی ایران آن شرایط را داشته‌اند. آنچه در تانسیات شهرسازی تاریخی ما بوده، الان هم به شکلی بازسازی می‌شود. کافی‌شاپ‌های امروز، جایگزین همان قهوه‌خانه‌هاست و باتوقی برای دور هم جمع شدن و گفت‌وگو. باشگاه‌های ورزشی امروز یادآور همان روزخانه‌هاست، هرچند متنوع‌تر شده است. مجتمع‌های تجاری شبیه همان بازارهای قدیم است. در فضاهای عمومی مثل قهوه‌خانه‌ها و میدان‌های شهر، شعرخوانی و داستان‌سرایی و نقالی و بردم‌خوانی می‌کردند. میدان در واقع محلی بوده برای دورهم جمع‌شدن نه راهکاری برای حل تریافیک. اتفاقاً در شهرک‌ها ومجموعه‌های جدید هـشری که خانواده‌ها در سابقه سکونت طولانی‌تر برخوردارند، همین حس تعلق و همکاری و روحیه شهروندی به وجود آمده است. آن چیزی که من می‌خواهم بگویم این است که فضای مدنی باید به وجود بیاید.

سینمای ایران

مهرجوی: فرهنگ‌نگار باید درست شود، مساله شعوره **مسجدجامعی:** به نظر من بسط فضای فرهنگی ضروری است. در تهران مشکلی که ما داریم خانه‌م‌دوشی است، استقراری به وجود نمی‌آید که تعلق در پی داشته باشند. منهای استقرار، محبت ایجاد نمی‌شود. نیاز روح آدمی است که در جمع باشد و در قبال خودش و دیگران مسوول باشد. سطح مدنیت ایجاد فضای گفت‌وگو و درک متقابل را می‌خواهد. برای همین است که می‌گویم «تهران با ذات یک شهر مدنی است» برای این است که درنوامیه شکل‌گیری زبان‌ها، ادیان و گروه‌های مختلف بوده است که در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند. هرچه جنبه مدنیت در افراد بیشتر باشد، پایبندی‌شان به اصول بیشتر می‌شود.

البته به نظر می‌رسد «نارنجی‌پوش» یک‌جور مانیفست شخصی آقای مهرجویی درباره همین مسایل باشد و بیشتر از این نظر در میان دیگر آثارشان قابل طرح باشد، ایشان در این فیلم درباره مسائلی همچون ماندن در ایران تا نحوه زندگی کردن نظر داده است و آن چیزی را که به نظرشان مطلوب است با صراحت مطرح می‌کنند.

مسجدجامعی: اولین بار که در شورای شهر درباره این فیلم صحبت کردم، بعد از تشکر چون مهم بود که شما درباره این مساله فیلم ساختید و از طرفی اشاره کردم این فیلم ضد‌مهاجرت است. می‌گوید هر اتفاقی هم که بیفتد، بازهم این وطن، وطن ماست و باید بمانیم و آن را درست کنیم. حتی اگر بخواهیم در معنای نمادین به این فیلم نگاه کنیم، می‌گوید زباله همه جا را گرفته است، باید بیاییم و جارو کنیم و دور بریزیم. اول هم از خودمان شروع کنیم. **مهرجوی:** وطن مثل خانه است، باید تمیز نگهش دارید تا بتوانید زندگی کنید. فعلاً داریم اینجا زندگی می‌کنیم، باید این زندگی لذیذتر باشد. این نکته‌ای که شما می‌فرمایید درست است، لزوم غبار هوا از سوی کشورهای همسایه به داخل می‌آید و آلودگی‌های واقعا خطرناکی ایجاد می‌کند. یا دریاچه ارومیه که قرن‌های قرن آب داشته، به سمت خشک شدن پیش رفته و جل‌ب‌جا شدن نمک حاصل از خشکی آن توسط باد می‌تواند تهدید جدی برای شهرها و روستاهای پیرامونی باشد. این مشکلات همه از یک جنس نیستند **مسجدجامعی:** بله، در زمان مشروطه حدود ۲۰ درصد شهرنشین داشتیم. حدود صد و چند سال پیش.

مهرجوی: بیشتر همه روستایی بودند و در طبیعت زندگی می‌کردیم. این عادت ماست دیگر، در چادر یا خانه می‌خوردیم، باقیمانده و پوست غذا را پوت می‌کردیم بیرون چادر. به طور کلی ما کمبود حس زیباشناسی داریم یا زیباشناسی‌مان ضعیف است، اصلاً افرق بین زشتی و زیبایی را درک نمی‌کنیم یا کثیفی و تمیزی را. یک غباری، آلودگی‌ای چیزی است که در شهر تهران مدام هست و پرسه می‌زند. در خانه‌هایمان باید دایم باید غباری‌رویی کنیم. به هر حال اینجا هم همین است. به‌خصوص اگر ساختمان قدمت داشته باشد باید فرهنگ اشغال‌زدایی و تمیزی را تولید و ایجاد کرد، نمی‌دانم به چه وسایله‌ای، فیلم‌های تبلیغاتی بسازیم. به‌خصوص تاکید بر این امر که برای سلامتی هم بد است، این غباری که هر روز هجوم می‌آورد، دود گازوئیل کامیون‌ها، اتوبوس‌های قراضه اتوبوس‌ها، موتورسیکلت‌ها، اینها گازی است که ما هر روز به درون شش‌ها می‌فرستیم و کشنده است. از همین بی‌تفاوتی می‌آید. این همه

سوم را می‌خوریم و هر روز فدایی و کشته می‌دهیم.

مسجدجامعی: هر وقت آلودگی هوا به ویژه به خاطر سوخت ناسالم بیشتر می‌شود، آمار فوتی‌های بیشتر مدرن و امروزی است و از غرب معناداری افزایش پیدا می‌کند و متأسفانه در این زمینه نه از کسی سوال می‌شود و نه کسی خود را پاسخگو و مسوول می‌داند.

مهرجوی: خیلی واضح است.

آقای مهرجویی ماندن باید کنید شده،

خب با توجه به این موضوعی که

الان می‌فرمایید، آقای مهرجویی یک سوالی پیش می‌آید. وقتی همه چیز این قدر بد است، همه چیز غیر قابل درست شدن است، چرا باید ماند؟

مهرجوی: نه، ببینید من می‌گویم از تهران پاشو برو شهرستان. بروید روستا. چرا از ایران می‌روید؟ مگر آنجا چه خبر است؟ به‌خصوص با این بیگانه‌ستیزی یا زنونوفبی که نسبت به ایرانی‌ها دارند.

مسجدجامعی: این تفاوت نگاه ایشان با بقیه است. می‌گویند باید ماند و همین‌جا را درست کرد.

مهرجوی: ما همین جوری برویم آنجا چه کار کنیم؟ ایشان فکر کرده به همین سادگی است، آقا بخواهید در غرب زندگی کنید، باید خود را به جور دیگری از زندگی و بافرهنگ چون آنجا فرست. و زبان و رفتار و اخلاق و مناسبات انسانی طور دیگری نمی‌خواهم اینجا وارد مقوله مهاجرت شوم. همین بچسبیم به این مساله فرهنگ. ببینیم شما که عضو شورای شهر هستید چه راهی می‌شود پیدا کرد که آدم بتواند این فرهنگ زیبانشانی را در مردم ایجاد و تزیین کند. اصلاً از همان اتاق خولاش، اتاق نشیمن، از تختش شروع کنید. چطور می‌تواند این فرهنگ را ایجاد کنیم؟

آقای مهرجویی شما زمانی فیلم هامون را می‌ساختید، دغدغه‌تان مسایل بزرگ بشری بود. یعنی الان می‌توانیم با این حرف‌ها نتیجه بگیریم که شما از پرداختن به دغدغه‌های بزرگ که در فیلم‌هایی همچون هامون... و داشتید، منصرف شدید و به این مسایل جزئی رسیدید؟

مهرجوی: این مسایل جزئی، خیلی هم بزرگ است. شما هر روز گاز استنشاق می‌کنید، اینها می‌رود به ریه‌هایتان، فردا می‌افتد می‌میرید. این توجهات بزرگ نیست؟ از طرفی من یکبار هامون و درخت گلابی و میکس و سننوری و چه و چه را ساختم و به این مسایل مهم (از نظر شما) پرداخته‌ام. برای چه باید خودم را تکرار کنم و همان حرف‌ها را ردیف کنم؟ من همیشه به دنبال ناآرگی هستم و از تکرار خود بریزم.

مسجدجامعی: این بحث درست است آقای مهرجوی، اما خیلی از این مسایل بزرگ‌تر را پوشش نمی‌دهد. یعنی حل این مشکلات دست افراد عادی نیست. اگر بخواهید رک و راست بگویم، خیلی از این مشکلات مثل آلودگی هوا، ناشی از آلاینده‌هایی مثل سوخت غیراستاندارد است. مگر کسی می‌تواند برای خودش سوخت استاندارد تولید یا وارد کند؟ این تولید، درجه‌ای از ظرفیت علمی و تکنیکی و سرمایه‌گذاری ملی می‌طلبد که فعلاً در دسترس

نیست. اگر هم بگویم به توشیاش اذهان عمومی تعبیر می‌شود. یا به سیاست‌گذاری‌های کلان در شهرسازی توجه نشده است، مثلاً باد یکی از عناصر پاک‌کننده است، وقتی شهری گرفتار رود جریان هوا شود، آلودگی افزایش می‌یابد. جریان باد در تهران اغلب از غرب به شرق است و صنایع آلوده‌کننده محیط، در جاده کرج مستقر شده‌اند و باد آلودگی را به شهر می‌آورد. اگر صنایع در شرق بودند، این آلودگی‌ها را باد به بیابان‌ها می‌برد. حالا چه کاری از دست یک شهروند عادی ساخته است؟ یا در مرزهای غربی آلودگی ناشی از غبار هوا از سوی کشورهای همسایه به داخل می‌آید و آلودگی‌های واقعا خطرناکی ایجاد می‌کند. یا دریاچه ارومیه که قرن‌های قرن آب داشته، به سمت خشک شدن پیش رفته و جل‌ب‌جا شدن نمک حاصل از خشکی آن توسط باد می‌تواند تهدید جدی برای شهرها و روستاهای پیرامونی باشد. این مشکلات همه از یک جنس نیستند و حل بیشتر آنها فراتر از خواست تک‌تک شهروندان و شهرنشینان است.

به نظر در فیلم شما، اتفاقاً آن جنبه‌ای که مورد توجه قرار گرفته است، خیلی خوب و مهم است و آن جنبه فردی و مسوولیت آدم‌ها در باره محیط زندگی‌شان است که از خانه شروع می‌شود و به شهر می‌رسد، اما یک بخش از ماجرا جلد است شهروندان نیست. به نظر من آن چیزی که می‌تواند بیش از هر چیزی مهم باشد، تعلق به مکان است. در تهران به نظر یک اتفاق در حوزه شخصی کم‌کم در حال شکل‌گیری است و آن کاهش خانه‌م‌دوشی و تثبیت نسبی مهاجرت‌هاست. یعنی تعلق به شهر و مکان و مکتات بیش‌تر شده است. مقصود از مکتات یعنی آشنایی عمیق‌تر با جایگاه و حقوقی که هر مکان داشته و دارد. این یعنی شهروندی. همان طور که داخل خانه برای من مهم است و به نظافت و آراستگی آن می‌پردازم، شکل و نمای بیرون خانه هم مهم است. نمای بیرونی نسبت به شهر و شهروندان تعریف می‌شود. اینجا نماد تغییر در نوع نگاه به شهر است، نماد گسترش مدنیت و شهرنشینی است و نشان می‌دهد که من برای شهرم اهمیت قابل شده‌ام. از جمله برای نظافت و زیبای شهر.

مهرجوی: ولی تعداد افرادی که این طور فکر می‌کنند بسیار محدود است. **مسجدجامعی:** ولی به نظر این نگاه رو به گسترش است، هرچند باید زمینه گسترش آن را هم فراهم ساخت. یک‌جور توجه به این نگاه در سینما هم به وجود آمده است، تعداد فیلم‌هایی که در این یکی، دو سال درباره تهران ساخته شده است، با مجموعه فیلم‌های تاریخ سینما برابری می‌کند. علاوه بر این بحث شرایط هم مهم است و تاثیر بر افراد می‌گذارد. در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ با چند موج مهاجرت ناخوسته روبه‌رو بوده‌ایم که منشا حاشیه‌نشینی و برخی از آسیب‌هاست، اما سـل دوم و سوم همین مهاجران که به قول شما تبارشان چادرنشین بوده، در بی افزایش سواد و درآمد و اعتبار شهرنشینی تمینات جدیدی دارند که آنها را جست‌وجو می‌کنند. خواهان مشارکت در امور می‌شوند و نگاهشان نسبت به این مسایل فرق می‌کند. اینجا که تقاضا برای تاسیسات جدید و فضاهای عمومی و مشارکت شهروندی و تمایز مدنیت افزایش می‌یابد، و فرهنگ شهرنشینی که لازم‌مآش بررداری و همکاری و مهربانی است، موجب حل خیلی از مسایل جزئی و کلان می‌شود.

آقای مسجد جامعی شما پیش‌تر به استفاده از تجربه‌های گذشته و فرهنگ تاکید می‌کنید، اما انگار آقای مهرجویی موافق ترند تا از گذشته چیزی باقی نماند. مثلاً ساخته که حامیدبه‌بده آلبوم‌ها و عکس‌ها اشاره می‌کرد. انگار یادگاری‌های زیادی را نباید دید داشت؟

مهرجوی: او دارد انباشتگی را از بین می‌برد. خیلی از یادگاری‌ها را هم نگه می‌دارد. اغلب چیزهای شکسته و به‌در نخور را دور می‌اندازد. آلبوم تصویری اجسادش را بیرون نمی‌اندازد. آن را نگاه می‌کند، نمی‌گوید بیندار بیرون، می‌گوید از اینجا زاید است.

باید نگه دارد یا بیندازد دور؟

مهرجوی: معلوم نیست و اهمیت چندانی هم برایش ندارد. **آما عده‌ای این طور تفسیر کردند که قرار نیست از گذشته چیزی داریم؟**

مهرجوی: نه از هر چیزی که مربوط به گذشته است. می‌گوید خروپورت‌های رنگ زده و اسقاط و به‌در نخورث را دور بریز. مثلاً چیزهای قراضه‌ای که مانده است، مثل رادیوی قدو دسو قبل. **عکس‌ها که نماد برخی چیزها از گذشته می‌شوند.**

مهرجوی: پسرشم می‌گوید اینجا که شمشمیر دارند، پادشاهند و او جواب می‌دهد از این عکس‌ها زیاد است، همین. دیگر چرا تعبیرهای آنجانی می‌کنید؟ اگر برایش اهمیت داشت آلبوم را توی انباری نمی‌گذاشت.

فیلم‌های شما این ویژگی را دارند که نمادین می‌شوند، معنای سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کنند، همیشه می‌توان



اهمیت دارد.

مسجدجامعی: آن چیزی که در ذهن تاریخی‌مان داشتیم، در قالب اینکه سبوری که مناسباتی را بر پده داشت، در قالب جدید به نحو دیگری مانند ورزش‌ها و اینها در این فیلم تعریف شده است. **یعنی اینجا، این آموزش‌ها و ورزش‌هایی که در فیلم بود، واقعی است؟**

مهرجوی: خیلی از این وقایع را در فیلم خود من ساختم. آن کاراکتری که آقای رستمی بازی می‌کند، شخصیت باسواد است، یعنی یک مقدار سطح این شغل را آوردم بالا، هیچ بعید نیست که یک عده از آدم‌های لیسانسیه بیکار بخواهند سراغ این کار ببرند، یا تا به حال رفته‌اند.

منظورم این است که واقعا می‌شود کسی با موقعیت شخصیت لایلا حامتی بخواهد از جاروکنش لذت ببرد.

مهرجوی: لایلا برای اینکه رضایت حامد را جهت بردن پسرشان به کیش به دست بیاورد آن حس خوشی و آرامش بخش را از جاروکنش بروز می‌دهد و البته انتهای فیلم تغییر کرده است.

مسجدجامعی: من نمی‌توانستم با صراحت بگویم آن بخش پابانی خوب هم درنیمه است، پایان خوبی برای فیلم نبود.

مهرجوی: نه، در نسخه جدید این طوری است که ختم با بچه می‌آید به بیمارستان و پهداد می‌گوید خوب می‌بینم. لایلا جواب می‌دهد، نه بیداری و بعدش کات می‌کنیم به تصاویر جاده، جنگل و اشغال‌هایی که همه‌جا را فرا گرفته و همچنان باقی مانده‌اند و فیلم تمام می‌شود.

به نظر می‌رسید آن صحنه آخر جنبه تبلیغی و سفارشی‌اش هم زیاد بود.

مسجدجامعی: اتفاقاً آن بسج عمومی را هم که مدنظر ماست، نمی‌رساند. نقش شغل لایلا و همه هم خیلی آفرای آمیز بود، و رفتارها و حرف‌ها واقعی نبود و خیلی از گروه‌های اجتماعی موثر هم دیده نمی‌شدند.

مهرجوی: زیادی پوتوپیک بود، خیلی آرمانشهری را آمده بود. یک کم گل درشت بود، صحنه هم خوب در نیامده بود. می‌خواستیم که همه دشت پراز نارنجی‌پوش باشد، بعد به جنگل بروند و با هلی کوپتر از بالا بگیریم که آن می‌سبج راه افتاده است. چیزی رویایی، محو، انگار خواب می‌بینی که نشند.

آما شهردار فیلم هم خیلی برجسته بود.

مهرجوی: خیلی‌ها می‌گفتند حتماً سفارش گرفتید. تبلیغ برای شهردار می‌کنید دیدیم راست می‌گویند، اگر چه قصد ما اصلاً این نبود. برش داشتیم، به هر حال می‌بینیم که مادر برمی‌گردد. نمی‌دانیم می‌ماند، می‌میرد، هر چه کار می‌کنند فقط طرح یک مساله کردیم، اینکه نتیجه‌اش چه می‌شود نمی‌دانیم.

آما پس راه‌حلی ارایه ندادید؟

مهرجوی: نه راحل ارایه ندادیم. زن از یک طرف می‌گوید من اینجا نمی‌مانم و نمی‌خواهم مثل شما دیوانه و اسکیزوفرنیک شوم، شوهر می‌گوید در اصل مثل دکتر زکاو از ریش و سیبلم قندیل آویزان می‌شند، از سب که هوا سرد بود، پسرشم هم می‌گوید، من اینجا نفس تنگی گرفتم، بیماری‌ا رتافازدگی داشتم. خ‌باب این موضوعات مطرح می‌شود و بی‌جواب می‌ماند. اینکه بیاییم تعمیم‌اش بدهیم که منظور مولف این‌س بود که جوان‌ها همه فارموش کنند، خراج نروند، تحصیل نکنند یا... و همین‌جا بمانند، چون اینجا گم است، آنجا سرد است سادانگاری است و تقلیل اندیشه‌ای انتزاعی به یک ایده مشخص. این جا ما داریم موقعیت یک آدم استثنایی را مطرح می‌کنیم و به این شکل خاص ارایه می‌دهیم.

آما یک مساله حاشیه‌ای هم مطرح شده بود که شاید بیشتر به خاطر حضور خاتم حامتی بود، اینکه انگار ایشان هم مسیمن فیلم «جدایی...» هستند و رفته و بر گشته است و حتی برخی نوشته‌ند که این فیلم پاسخی است به فیلم جدایی.

مهرجوی: اصلاً این طور نیست چون اصلاً قرار نبود خاتم حامتی این نقش را بازی کنند. زمانی که می‌خواستم «طهران» را بسازم این پروژه را به خاطر خاتم محمدی‌فر روبره‌را کرده بودیم، حدود چهارسال پیش ارکان قصام‌عین همین بود که الان هست، دقیقاً همین بود که در این فیلم می‌بینید. این اتفاق‌ها برای عکاس و... البته پدري داشت که بعداً حذف کردم. این سناریو مال آن موقع است، آن موقع اصلاً خبری از فیلم «جدایی...» نبود و وقتی که آفتاب دادند آن را رور برد ندیدم و در آنجا هم نبود و وقتی که آفتاب فرهای دعوت کرده بودند فیلم را دیدم. آن موقع ما فیلمبرداری کرده بودیم و داشتیم مونتاژ می‌کردیم، من اصلاً این فیلم را ندیده بودم که بخواهم نسبت به آن واکنش نشان دهم.

مسجدجامعی: به خاطر نقش خاتم حامتی که خیلی هم در فیلم اندیش می‌کردید.

مهرجوی: نه رفته و آمده، ما قبلاً این را به همین شکل درست کرده بودیم. قرار قرار نبود لایلا حامتی این نقش را بازی کند. کسائی آمدند و رفتند، اتفاق‌هایی افتاد که این نقش به او رسید.

آما حالا که آن بخش پابانی را حذف کردید ناخودآگاه دیگر این حس به وجود نمی‌آید.

مهرجوی: بله، انگار او می‌رود خارج و برمی‌گردد و رفتگر می‌شود. هر چند همین کار به بار و به خاطر دل حامد بوده است.